

متن پرسش

با سلام و احترام: در یکی از سوالات ۲۷۱۱۱ در خصوص اجل صحبت فرموده اید، به نظر می رسد اینجور تصور در خصوص اجل هر چند در کتاب های مختلف ذکر شده است نگاه کاملی به اجل انسان نباشد. ما اگر یک اجل قطعی داریم که زمان آن را خداوند متعال دقیق اطلاع دارد اینکه بگوییم این زمان عقب و جلو می شود این یعنی اینکه خداوند که عالم و قادر متعال است نمی دانسته است که مثلا بنده یک کار خوب یا صدقه می دهم و عمرم طولانی می شود. به نظر می رسد باید پذیرفت که ما یک زمان قطعی برای مرگمان داریم که اون زمان قطعی همان است که برای همگان به وقوع می پیوندد. به این معنی که خداوند قادر متعال خود علم دارد که بنده اش با تمام اختیارات و اعمالش در تاریخ مشخص شده از این دنیا می رود و زمان از آنچه که خداوند متعال تعیین کرده است عقب و جلوتر نخواهد شد. با این نگاه باید گفت اینکه فرموده اند مثلا صدقه عمر را طولانی می کند نیز چنین تعبیر می شود که بله صدقه عمر را طولانی می کند و خداوند هم آن را می دانست که مثلا بنده صدقه می دهم و این مدت طولانی شدن را هم در تعیین اجل در نظر گرفته است. بنابراین ما یک اجل بیشتر نمی توانیم تصور کنیم که بر بنده زمانش مشخص نیست اما نزد خداوند متعال این کاملا مشخص است و در همان زمان عمر انسان به پایان می رسد. خداوند متعال می داند مثلا بنده در رانندگی بی احتیاطی می کنم و خلاف عقل همزمان با موبایل صحبت می کنم و همین منجر به مرگ بنده می شود و اینجور نیست که خداوند تعیین کرده باشد عمر مرا ده سال دیگر بعد یکدفعه بنده بی احتیاطی کنم و تصادف کنم و امروز از دنیا بروم. خداوند علم داشت که بنده با اختیار و بر خلاف عقل این بی احتیاطی را می کنم و عمرم همین لحظه به پایان می رسد. در مجموع آنچه که به نظر می رسد هر فرد یک زمان قطعی مرگ دارند که به وقوع می پیوندد و خداوند این تاریخ را با توجه به همه اشرافی که به بنده اش دارد و می داند این بنده با اختیاری چه کارهایی می کند و چه کارهای نمی کند تعیین نموده است. در غیر این صورت باید پذیرفت که خداوند از یک چیزهای بنده بی اطلاع بوده است و اجازه داده است که کارهایی بکند و یا نکند و عمرش کم و زیاد شود. مگر می شود خداوند اطلاع نداشته باشد از تمام اعمال اختیاری خوب و بد انسان و نتوانسته باشد زمان قطعی مرگ را تعیین کند. در چنین نگاهی بله اعمال خوب کمک به ایتام، صدقه، انفاق، قرض و ... همگی منجر به طولانی تر شدن عمر انسان می شود و این از منظر خداوند متعال هم دیده شده است منتهی زمانش نزد ما مشخص نیست. نکته دیگر اینکه با این نگاه دو اجل مسمی و معلق باید پذیرفت که وقتی انسان از دنیا می رود این زمان مرگش بر اساس آنچه خداوند متعال تقدیر کرده است نبوده است و می

توانست بیشتر از این زندگی کند. در حالی که زمان مرگ همان است که اتفاق می افتد و این از دید خداوند قادر متعال پوشیده و پنهان نبوده و نیست. به نظر می رسد این نگاه دو اجلی وقتی بوجود آمده است که روایات متعدد بر طولانی یا کوتاه شدن عمر انسان در اثر یکسری اعمال تاکید داشته اند و چون جمع بین این دو ممکن نبوده است این نگاه شکل گرفته است و اگر بپذیریم که بله این روایات کاملاً دقیق هستند و خداوند هم با علم به اینکه بنده چه اعمال اختیاری خیر و شری انجام می دهد دقیقاً همان زمان را برای مرگش تعیین کرده است هم قطعی بودن زمان مرگ زیر سوال نمی رود (اینکه پرسیده شود مگر خدا نمی دانست که بنده این کار خوب را می کند و عمر را تعیین کرد؟) هم اینکه تاثیر اعمال انسان در زمان مرگ مورد توجه و دقت قرار گرفته است و واقعیت خواهد داشت. اگر این استدلال اشتباه می باشد لطفا نکته مشکل در نگاه به اجل را از منظر این نوشته راهنمایی فرمایید تا اصلاح شود. متشکرم

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: همان طور که در جواب مذکور عرض شد اجل هرکس دقیقاً در علم خداوند است که به چه نحوی و در چه زمانی فرا می رسد. ولی وقتی به آیه‌ی: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ (۲/ انعام) نظر کنیم و بحث اجل مسمی را که بعد از اجل آورده است را به تدبّر بنشینیم، سخن بزرگان تفسیر قابل توجه می شود که قبل از آن به سخن حضرت جواد (ع) نظر می کنیم که می فرمایند: «مَوْتُ الْإِنْسَانِ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِنْ مَوْتِهِ بِالْأَجَلِ وَ حَيَاتُهُ بِالْبِرِّ أَكْثَرُ مِنْ حَيَاتِهِ بِالْعُمْرِ» مرگ آدمی به سبب گناهان بیشتر از مرگ به واسطه‌ی اجل است، و ادامه‌ی حیاتش به سبب نیکوکاری بیشتر از حیاتش به واسطه‌ی عمر طبیعی است.

علامه‌ی طباطبایی این طور می فرمایند: اجل دو گونه است: یکی "اجل مبهم"، و یکی "اجل مسمی"، یعنی معین در نزد خدای تعالی، و این همان اجل محتومی است که تغییر نمی پذیرد. و به همین جهت آن را مقید کرده به "عنده نزد خدا" و معلوم است چیزی که نزد خدا است دستخوش تغییر نمی شود، به دلیل اینکه فرمود: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» و این همان اجل محتومی است که تغییر و تبدیل بر نمی دارد. خدای متعال می فرماید: «إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَفْتِدُونَ». پس نسبت اجل مسمی به اجل غیر مسمی نسبت مطلق و منجز است به مشروط و معلق، به این معنا که ممکن است اجل غیر مسمی به خاطر تحقق نیافتن شرطی که اجل معلق بر آن شرط شده تخلف کند و در موعد مقرر فرا نرسد، و لیکن اجل حتمی و مطلق راهی برای عدم تحقق آن نیست، و به هیچ وجه نمی توان از رسیدن و تحقق آن جلوگیری نمود.

و اگر آیات سابق به ضمیمه آیه شریفه «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ، يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» مورد دقت قرار گیرند بدست می آید که اجل مسمی همان اجل محتومی است که در «أُمَّ

الْكِتَابِ» ثبت شده، و اجل غیر مسمی آن اجلی است که در «لوح محو و اثبات» نوشته شده است،- و ان شاء الله- بزودی خواهد آمد که ام الكتاب قابل انطباق است بر حوادثی که در خارج ثابت است، یعنی حوادثی که مستندند به اسباب عامی که تخلف از تاثیر ندارد، و لوح محو و اثبات قابل انطباق بر همان حوادث است، لیکن نه از جهت استناد به اسباب عامه بلکه از نظر استناد به اسباب ناقصی که در خیلی از موارد از آنها به "مقتضی" تعبیر می کنیم، که ممکن است برخورد با موانعی بکند و از تاثیر باز بماند و ممکن است باز نماند.

مثالی که با در نظر گرفتن آن، این دو قسم سبب یعنی "سبب تام" و "سبب ناقص" روشن می شود نور خورشید است، زیرا ما در شب اطمینان داریم که بعد از گذشتن چند ساعت آفتاب طلوع خواهد کرد و روی زمین را روشن خواهد نمود، لیکن ممکن است مقارن طلوع آفتاب کره ماه و یا ابر و یا چیز دیگری بین آن و کره زمین حائل شده و از روشن شدن روی زمین جلوگیری کند، هم چنان که ممکن هم هست که چنین مانعی پیش نیاید که در این صورت قطعاً روی زمین روشن خواهد بود.

پس طلوع آفتاب به تنهایی نسبت به روشن کردن زمین "سبب ناقص" و به منزله "لوح محو و اثبات" در بحث ما است و همین طلوع به ضمیمه نبود مانعی از موانع، نسبت به روشن کردن زمین "علت تامه" و به منزله "أُمُّ الْكِتَابِ" و "لَوْحٌ مَّخْفُوظٌ" در بحث ما است.

همچنین است اجل آدمی، زیرا ترکیب خاصی که ساختمان بدن آدمی را تشکیل می دهد با همه اقتضات محدودی که در ارکان آن هست اقتضا می کند که این ساختمان عمر طبیعی خود را که چه بسا به صد و یا صد و بیست سال تحدیدش کرده اند بکند. این است آن اجلی که می توان گفت در لوح محو و اثبات ثبت شده، لیکن این نیز هست که تمامی اجزای هستی با این ساختمان ارتباط و در آن تاثیر دارند، و چه بسا اسباب و موانعی که در این اجزای کون از حیطة شمارش بیرون است با یکدیگر برخورد نموده و همین اصطکاک و برخورد باعث شود که اجل انسان قبل از رسیدن به حد طبیعی خود، منقضی گردد، و این همان "مرگ ناگهانی" است.

با این بیان تصور و فرض اینکه نظام کون محتاج به هر دو قسم اجل، یعنی مسمی و غیر مسمی باشد آسان می شود. و نیز روشن می شود که منافاتی بین ابهام در اجل غیر مسمی و تعیین آن در مسمی نیست، چه بسا این دو اجل در موردی در يك زمان توافق کنند و چه بسا نکنند، و البته در صورت تخالف آن، اجل مسمی تحقق می پذیرد نه غیر مسمی. ترجمه تفسیر المیزان، ج ۷، ص: ۱۰

به گفته علامه طباطبایی اجل مُسْمَى، زمان حتمی یعنی تغییرناپذیر مرگ انسان است که تنها خدا آن را می داند. اجل مُعَلَّقٌ در برابر آن قرار دارد و به معنای زمان طبیعی مرگ انسان است که تغییر می پذیرد. به باور وی اجل معلق، زمان مرگ فرد براساس شرایط بدنی اوست؛ یعنی فردی که براساس شرایط

بدنی‌اش، مثلاً می‌تواند صد سال عمر کند، اجل معلق او (یعنی زمان مرگش) در صدسالگی است؛ اما ممکن است همین فرد بر اثر عواملی، مرگش زودتر یا دیرتر روی دهد و این اجل مسمای او است.
موفق باشید